



درباره سپیده

نگاهی به فیلم درباره الی...

جواد ماهزاده

رویدانش پایان فیلم است. روی همین اصل، خیلی از بینندگان این فیلم، نه یک بار که چند بار به دیدن درباره الی رفته‌اند تا شاید بتوانند با دقت در جزئیات اقوال و صحنه‌ها و کنار هم چیدن روابط و احتمالات، به جمع‌بندی مطلوبی برسند و پایانی برای فیلم متصور شوند و دست کم خود را از سوال برهاند. غافل از این که هر بار دیدن درباره الی...، حکم نمک پاشیدن بر زخم و تجدید شکنجه است. سوال‌ها نه تنها رفع نمی‌شوند، که از قبل انباشته‌تر می‌شوند.

درباره الی... را از هر طرف که بنگرید، مصداق تلخی بی‌پایان است. کاش لااقل یکی از این دو بود؛ تلخ یا بی‌پایان. اما فیلمنامه و هدفگذاری داستان طوری طراحی شده است که این دو لازم و ملزوم به نظر می‌رسند. دریافتن حقیقت، کوششی بی‌پایان است و نرسیدن به آن، توأم با تلخکامی. به عنوان کسی که سه بار فیلم را دیده است، باید بگویم که حالا به نظرم می‌آید شخصیت سپیده خیلی پیچیده‌تر و محوری‌تر از الی است. شاید تقابل شرایط روزگار با حال و روز او و همزمانی تماشای بار سوم فیلم با کشمکش‌های تلخ و بی‌پایان ماست که چنین نتیجه تازه‌ای را در ذهنم رقم می‌زند، ولی اگر بی‌غرض و بدون پیش‌فرض‌های بیرونی هم سراغ فیلم برویم، باید بگوییم این سپیده است که شرایط را به وجود آورده، سپس تغییر داده، همان شرایط جدید را باز هم تغییر داده و باز برای آخرین بار تغییر می‌دهد تا گلایه‌های شوهرش (با بازی مانی حقیقی) که چرا هر کاری را به سپیده می‌سپارید و چرا او باید همه‌کاره باشد و... در گوشمان صدا کند.

بعد از عنوان فیلم نوشته شده و گویای پایان باز فیلم و همان تلخی بی‌پایان است. بحث بر سر مردن یا نمردن شخصیت الی هم بی‌فایده است. آنچه در این مجال کوتاه به سخن می‌آید، تاکید بر حقیقت‌نمایی و حقیقت‌ندانی است. سخن از بار طاقت‌فرسایی است که بر دوش شخصیت سپیده گذاشته می‌شود و او باید برای همیشه آن را چونان سبزیف بر دوش بکشد. فیلم تا سکانس سردخانه و آن جنازه نیم‌پیدا، ما را به دنبال سرنوشت الی می‌کشد، ولی وقتی کشوی سردخانه باز می‌شود، فیلم به پایان نمی‌رسد و این یعنی ادامه ماجرا. الی از اینجا تبدیل به عنصری ذهنی می‌شود. او معیار شرافت و حقیقت می‌شود تا کتمان معصومیت‌اش با تایید آن، تفاوتی عمیق بیابد. آنچه سپیده را به مرز جنون می‌برد، نه دانستن واقعیت مرگ یا زنده ماندن الی، بلکه عدم توانایی‌اش در اثبات حقیقت الی است. او تا پیش از ورود نامزد الی، آن قدر دروغ‌های کوچک می‌گوید و مرتکب ناراستی‌های به ظاهر کم اهمیت می‌شود که در آن بزنگاه پایانی، حتی قادر به اقناع مخاطب هم نیست. نه فقط شخصیت‌های اطراف او متفق‌القول از وی می‌خواهند تا یک بار دیگر دروغ بگوید و این بار نفعی به دیگران برساند، بلکه بیننده فیلم هم به او بی‌اعتماد است و نمی‌داند به عجز و لابه‌اش اطمینان بکند یا نه. او هر لحظه حرفش را تغییر می‌دهد و هیچ دلیلی برای اعتماد به خود ایجاد نمی‌کند، بنابراین چطور می‌شود به قول نهایی او به عنوان حقیقت نگریست. پس حقیقت کجاست؟ این پرسشی است که در ذهن مخاطب می‌روید و زمان

حتی در سخت‌ترین روزها هم نمی‌توان الی را فراموش کرد و به دیدنش نرفت. شاید هم‌نوایی این فیلم با آنچه در این روزها گریبان‌مان را گرفته، هنگامی که سعی می‌کنیم دورانی را که انگار تلخی بی‌پایان با خود دارد، به پایان تلخ برگردانیم، باعث شده است بگوییم دیدن درباره الی... فراتر از فیلم دیدن است.

پیش‌تر در روزهای جشنواره فجر، درباره این فیلم نوشته بودم و قصد داشتم در زمان اکران عمومی از مضمون محوری جدا شوم و برسم به ساختار بی‌بدیلی که اصغر فرهادی پیش رویمان گذاشته است. ساختاری که از واقعیت زندگی الگو می‌گیرد و همه تکنیک‌هایش را اعم از بازیگری، تدوین، دوربین روی دست، عدم استفاده از موسیقی، صداپردازی و... از واقعیت برگرفته و همان را به ما باز نموده است. می‌خواستم بنویسم صداها چطور در یک پلان گرفته شده است تا هر بازیگر در هر نقطه‌ای که ایستاده، همان صدای محل ایستادنش به بوم (و به مخاطب) برسد و بنابراین هر کس جلوتر است، مرکزیت می‌یابد و هر کس عقب‌تر است، صدایی ضعیف‌تر دارد؛ درست مثل واقعیت. نمونه آن هم سکانس ورود آدم‌ها به ویلای کنار دریاست که هر کس به گوشه‌ای از ساختمان سوپک می‌کشد و از جلوی دوربین عبور می‌کند و چیزی می‌گوید یا نمی‌گوید. درباره الی... احتیاجی به موسیقی ندارد. ریتم همان ریتم زندگی است و مثل دوربین روی دست بالا و پایین می‌رود و فرساز و فرود دارد.

اما این یادداشت هم به ذکر جزئیات درباره الی... وصال نمی‌دهد، بخصوص آن... که